



نمی شه شاخه هاشو شمرد. از طرفی، بوی شکوفه های درختای همسایه که به مشام می رسید ، اونم غنیمتی بود .

※

مدتی بعد یه روز با صدای زنگ تلفن از جا پریدم. پدرم بود. با صدای شادی به من گفت:

- کم پیدایی . نمی ایی به ما سر بزنی؟ حالا اقلا بیا درخت انجیرت رو تماشا کن که ۲۳ تا پاجوش زده . هاهها

※

همین روز جمعه ای رفتم خونه پدر و دیدم شاخه های قوی و بزرگ انجیر از زیر خاک و کنار درخت زده بودن بیرون .

راستی راستی که پدر راست می گفت؛ انجیرها هیچ وقت نمی میرن !!!

به بوی سبزی این یکی یه دونه درخت او به حیاط می اییم تا پای سایه اون ، خاطره هزار تا درخت از دست داده رو زنده نگه داریم .

از اون روز به بعد ، پدر دائم در باره درخت انجیر معدوم شده ، به ما قوت قلب می داد و می گفت :

- چه غصه ها می خورین، اونقدر پا جوش بزنه که همه تون خسته بشین. همون مادرت همش بهم بگه « حاج حسن، تو رو خدا این درخت رو یه جوری تربیتش کن خونه رو پر کرده !»

بله و اینجوری بود که هفت تا بچه، با این حرکت پدر می بایست یک سال و شاید هم بیشتر صبر می کردن تا انجیر از ته بریده پا جوش بزنه، خوب درخت پیشکشی رو که



۱۲ اردیبهشت سالگرد شهادت استاد شهید مرتضی مطهری  
و روز معلم گرامی باد

## الگوی نمونه برای همه نوجوان ها

به یادگار گذاشته است. یک نگاه کوچک ولی عمیق به عنوان این کتاب ها نشان می دهد که سلیقه و سطح و کلاس معلومات شهید مطهری تا چه حد و پایه بوده و برای نوشتن آنها چقدر رنج و مرارت تحمل می کرده است.

این کتابها ، دلیل خوبی برای نشان دادن عشق و علاقه وی به کارش بود و این که "روحانیت" را فراتر از منبر و مسجد می دانست و آن را به زیور تحقیق و تدبر آراست .

استاد مطهری می تواند الگوی یک نوجوان پرسش گر باشد و اینکه برای چه چیز و چرا باید زحمت کشید و رنج برد و تنها تن به استراحت و زندگی نباتی نداد

. متأسفانه امروزه برخی از نوجوانها دوست دارند به راحتی به آن چه که می خواهند برسند و تاسف بارتر آن که خواستن های اغلب آنها سطحی بوده و ماندگار نیست . من نوجوان تنبلی را می شناسم که خواهر کوچولوی هفت ساله اش برایش مجله می خواند! و خودش فقط چیپس می خورد !!

با اینکه شهید مطهری امروزه در بین ما نیست ولی اگر نوجوانی بخواهد بعد از سالها زندگی ، دیگران در موردش ، آن بنویسند که برای مطهری نوشتند و آنچه به کتابها و کارها و خدماتش احترام بگذارند که به کتابها و کارها و خدمات مطهری می گذارند ، باید پر تلاش باشد و زحمت بکشد و حتی یک لحظه هم از رفتن باز نماند. هر نوجوانی باید بداند که تلاش و حرکت ، رمز ماندگاری انسانهاست.

اگر در زندگی هدف نداشته باشی و همه چیز را خیلی ساده بگیری و اگر اراده نداشته باشی ، ماندن واقعا سخت خواهد شد. ! ولی اگر بخواهی بمانی باید خورجینی پر از همت و تلاش داشته باشی. یک خورجین محکم و خوب که بتواند تا آخر راه با تو بیاید.

یکی از نوجوانهای قدیم که توانست در قامت یک روحانی ، محقق زحمت کش شود و تقریباً برای هر سال از زندگیش یک کتاب بنویسد ، آیت الله شهید " مرتضی مطهری " بود . نوجوانی که وقتی بیشتر از ۱۲ سال نداشت به حوزه علمیه مشهد رفت ، چهار سال بعد عازم قم گشت و وقتی به ۳۶ سالگی رسید در دانشگاه تهران الهیات و معارف اسلامی تدریس می کرد و سالها بعد، یعنی ۶۰ سال بعد از به دنیا آمدن در فریمان ، به شب ۱۱ اردیبهشت ۱۳۵۸ به شهادت رسید .

شهید مرتضی مطهری با وجود عمر نه چندان طولانی ۶۲ جلد کتاب تالیف کرد. یعنی برای هر سال تقریباً یک کتاب ! بعضی از کتابهای ایشان ۸ جلدی و بعضی هم ۵ جلدی است .

داستان راستان از کتابهای خوب مطهری است که کودکان و نوجوانان زیادی را به خودش جذب کرده است . معاد ، حکمت ها و اندرزها ، جاذبه و دافعه علی ع ، امدادهای غیبی در زندگی بشر ، آشنایی با قرآن ، و انسان در قرآن ، تنها چند نمونه از مجموعه کتاب هایی است که این روحانی پر تلاش و محقق از خود

## چند حکایت به قلم استاد شهید مرتضی مطهری

### اتکاء به خود

قافله چندین ساعت راه رفته، آثار خستگی در سواران و در مرکب‌ها پدید آمده بود، با رسیدن به چشمه کاروان توقف کرد. مردم به طرف آب رفتند، پیامبر (ص) نیز به سمت آب رفت. اما ناگهان از میان راه بدون اینکه به کسی چیزی بگوید: «به طرف مرکب خویش برگشت». اصحاب با تعجب به حضرت (ص) نگریستند و منتظر شنیدن سخنی از ایشان شدند. پیامبر (ص) زانوبند را از میان وسایلش برداشت و زانوی شترش را بست، سپس به سمت آب به راه افتاد، مردم جلو دویدند و عرض کردند: «یا رسول‌الله (ص) چرا به ما ننگتید، این کار را برایتان بکنیم». پیامبر (ص) در پاسخ آنان فرمودند: «هرگز از دیگران در کارهای خود کمک نخواهید، و به دیگران اتکاء نکنید، ولو برای یک قطره آب باشد».

### خواهش

شخصی با هیجان و اضطراب، به حضور امام صادق (ع) آمد و گفت: «در باره من دعایی بفرمایید تا خداوند به من وسعت رزقی بدهد، که خیلی فقیر و تنگدستم». امام فرمودند: «هرگز دعا نمی‌کنم» مرد پرسید چرا؟ امام (ع) پاسخ دادند: «برای اینکه خداوند راهی برای اینکار معین کرده است، خداوند امر کرده که روزی را پی‌جوئی کنی و طلب نمایند» اما تو می‌خواهی در خانه خود بنشین و با دعا روزی را به خانه خود بکشی».



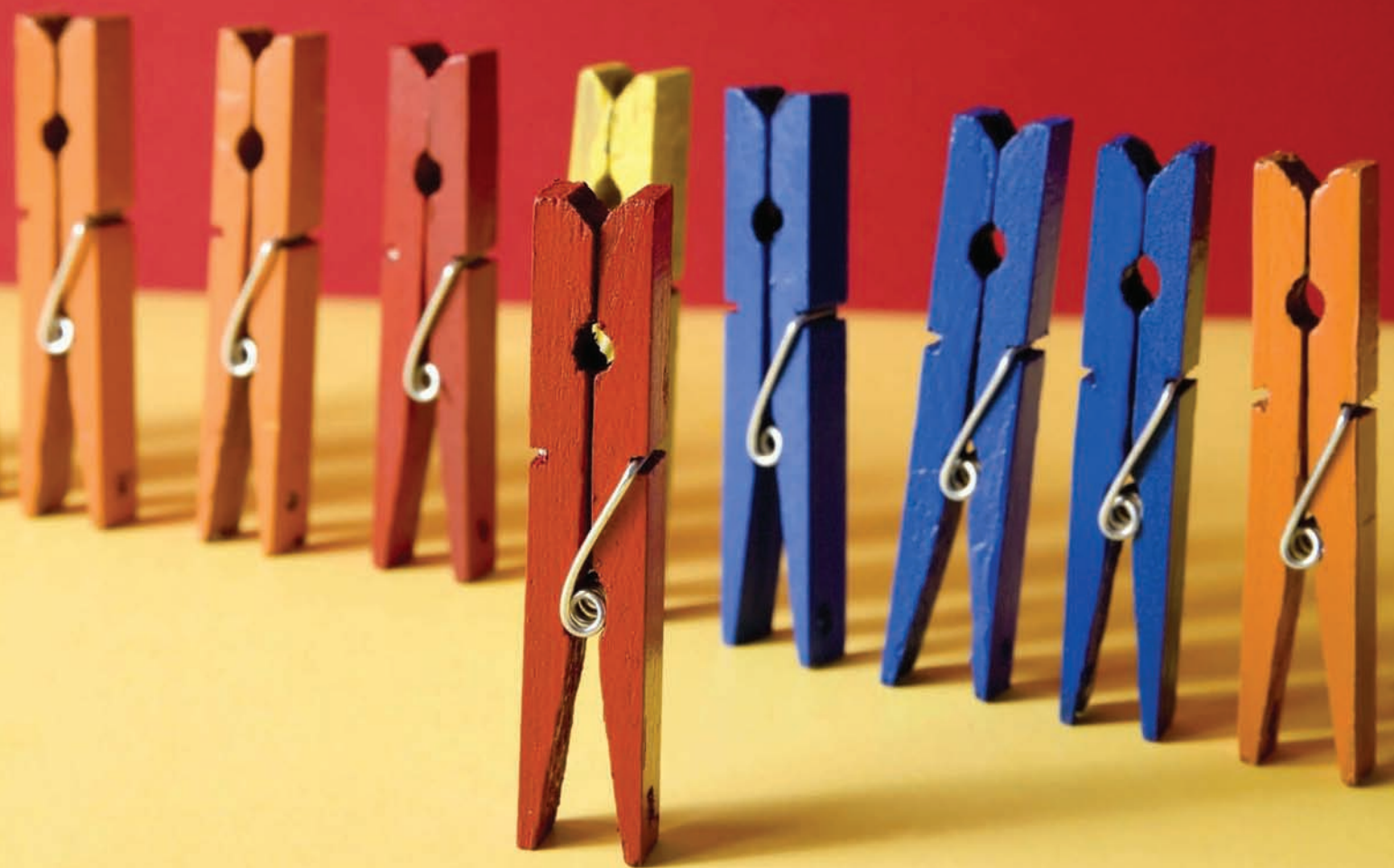
## قلب قوی ترین ماهیچه

قلب روزانه ۱۲۰۰۰ لیتر خون به سرتاسر بدن می فرستد. با این شیوه می توان در مدت یک سال یک تانکر غول آسا را پر کرد!

یک توپ تنیس را بردار و با تمام قدرت آن را فشار بده. کار سختی است، نه؟ نیروی دست تو بر توپ تنیس تقریباً به اندازه ی نیرویی است که قلب تو به هنگام فرستادن خون به رگها وارد می کند. وقتی با دست وزنه‌ای را بلند می کنی، ماهیچه‌ها بزرگتر و قوی‌تر می شوند. قلب هم همین طور است. اگر زیاد ورزش کنی، ماهیچه های قلبت بزرگ و قوی می شوند، چون درهنگام ورزش، قلب با قدرت بیشتری خون رسانی می کند. ضربان قلب ورزشکاران، ممکن است گاهی دو برابر ضربان قلب ما باشد. اما لزومی ندارد که قلب یک ورزشکار به سختی کار کند. چون با انقباض قلب سالمی مثل قلب ورزشکاران، خون بیشتری به رگ ها فرستاده می شود. قلب بعضی از ورزشکاران گاهی فقط ۴۰ بار در دقیقه می زند!

## واحد شمارش

رادیو، دوربین، ماشین	برای	دستگاه	برای	درخت، چوب	برای	اصله
دکان و مغازه	برای	دهنه	برای	دکان، خانه	برای	باب
پارچه، شال، شال گردن	برای	طاقه	برای	کاغذهای جلد نشده	برای	برگ
وسایل نقلیه ی هوایی و دریایی	برای	فروند	برای	قالی، پتو، فرش	برای	تخته
پارچه و زمین	برای	قواره	برای	پارچه	برای	توپ
کتاب، روزنامه، مجله	برای	نسخه	برای	شیشه، پنجره، آینه	برای	جام
انسان، شتر، درخت خرما	برای	نفر	برای	کتاب	برای	جلد
گردو	برای	فال	برای	قرقره، دکمه، مداد و ...	برای	جین
پرنندگان	برای	عدد	برای	چاه، چرخ	برای	حلقه





کلاس سوم دبستان بودم که معلم از من خواست انشای فصل بهار را بنویسم یا به قول خود معلم "فصل بهار را توصیف کنم". من در آن سال و با آن سن نمی

دانستم چه باید بنویسم، اصلاً نمی دانستم توصیف یعنی چه! بلد نبودم بهار زیبا را وصف کنم چون خود در سرزمین بهار زندگی می کردم. آن روزها همه چیزها برایم نو و جدید بود و اطرافم را برای اولین بار تجربه می کردم. نمی دانستم چه بکنم و چه بنویسم، بنابراین دست نیاز و کمک به سوی بزرگترها یم دراز کردم. با خجالت تمام جلو رفتم و از خواهر بزرگترم خواستم انشایی در وصف «فصل بهار» برایم بنویسد!

بزرگترهای همه ما بچه ها، بهار را خوب می شناختند و خوب وصفش می کردند. می دانید چرا؟ چون سرزمین بهار را ترک کرده بودند. دیگر بهاری نبودند. آنها همه شان از برف های آب شده زمستان و صدای شرشر آب و رودهای فصل بهار می گفتند، از نغمه پرندگانی که در فصل بهار از مهاجرت برمی گشتند، از شکوفه های سفید و صورتی درختان بادام و گلابی و سیب ... اما عجیب این بود که همه شان شبیه همدیگر بهار را وصف می کردند از حق نگذریم چقدر هم زیبا وصف می کردند.

# بهار

## شبیه

### یک دختر جوان

#### است

و از آن به بعد، هر چه بزرگتر می شدیم بهار! تو را جور دیگر شناختیم. تو هر سال برای ما به شکل‌های خواستنی در می آمدی. یک وقتی هم رسید که تو را با عشق و دلدادگی و شور و شادمانی شناختیم. سالهای خوبی بودند آن سال‌ها. سالهایی که آدمها تجربه اش می کنند تا عمق خودشان را برای ابراز یک دوستی خوب اندازه بگیرند و هر که عمیق تر، عاشق تر و هر که عاشق تر گونه هایش صورتی تر و دلش سرخ تر و آرزویش سبز تر و بهاری تر ...

بهار، آن سال بود که فهمیدم چرا هر شاعری بهاریه ای دارد، و دانستم که چرا این همه شاعر پر شور از ابتدایی ترین روز آغاز بشر از تو شعر سروده اند و تا آخرین روز پایان بشر نیز از تو خواهند سرود.

اکنون ای بهار، حیف که دیگر معلمی نیست تا به من بگوید فصل بهار را وصف کنم، اگر چنین بود تو را چنان توصیف می کردم که حتی آن معلم سرسخت انشای دوران دبستان نیز مجبور می شد یگانه تیر ترکش نمره بیستش را که برای خدا نگاه داشته بود و دایم می گفت «بیست برای خداست» به ورقه من ارزانی کند!

و از این پس چه؟ ای بهار اینک تو را چگونه می بینم؟

در جواب این سؤال ای بهار! من حرفی نمی زنم. فقط یک لبخند آرام بر لب می آورم.

مریم مقبلی

اما من از پشت آن توصیف‌ها و در آن سن و سال، بهار را همیشه به شکل دختری زیبا و جوان با موهای بلند و لباس صورتی می دیدم که همیشه پای درخت‌ها می دود و آواز می خواند و با تور شکوفه‌ها به سر عروس باغ‌ها می شود.

معلم وقتی انشای همه ما را که اتفاقا خیلی شبیه هم بود را خواند زیر ورقه هایمان نمره هفده و هیجده نوشت. آن روز معلم به نظرم آدم بی ذوقی آمد. گله مندانه توی دلم به او گفتم که چرا به انشاهای به این زیبایی نمره بیست نداده ...

بعدها فهمیدم در حقیقت معلم ما همان موقع هم می دانست این نوشته‌های توصیفی زیبا کار ما نبوده و از آن ما نیست. او مطمئن بود که ما بهاری‌ها نمی توانیم اینقدر زیبا و قشنگ بهار را وصف کنیم.

اما بهار عزیز! چند سال دیگر بر ما گذشت و ما تو را جور دیگر شناختیم و دیدیم. تو را با تعطیلی‌های خوب و طولانی سیزده روزه که خدا خدا می کردیم هیچ وقت تمام نشود، شناختیم، با عیدی گرفتن و پنهان کردن آن لای هزار توهای جیبمان و دایم شمردن آنها، با ناخنک زدن به شیرینی‌های جور و واجور روی میز اتاق مهمانی، با پوشیدن کفش و لباس نو، با مسافرت‌های پر هیجان به همراه خانواده، با نشستن‌های بی خیالانه پای برنامه‌های تلویزیون در حالی که دفتر مشق مان روی طاقچه ما را صدا می زد!

## خوشحالم که مرا می بینی

خدایا! وقتی می بینم تمام درها به رویم بسته شده اند، به سوی تو روی می آورم. وقتی می بینم هیچ گوشی صدایم را نمی شنود، تو را صدا می زنم. وقتی متوجه می شوم هیچ چشمی مرا نمی بیند، رو به خانه تو می ایستم. وقتی هیچ کس اشک هایم را باور ندارد، در مقابل تو ضجه می زنم. وقتی کسی دستم را نمی گیرد، به سوی تودست دراز می کنم...  
 خدایا! خوشحالم که تو را دارم. خوشحالم که باز تو را پیدا می کنم. خوشحالم که تو مرا می بینی، صدایم را می شنوی، اشک هایم را حس می کنی و عشقم را باور داری ....







**حضرت رسول اکرم (ص) :**

**فاطمه پیشوای زنان جهان است  
و آنان را به بهشت رهنمون می شود.**





## از تو

می خواستم از تو گویم این بار سرود  
دیدم که فراتری از این شعر فرود  
خاموش شدم از آن که جاری می شد  
از دیده دو رود و بر لبم نیز درود

## تصویر تو

گر پیکرت ای درخت دیرینه شکست  
از زخم زبان تبر کینه شکست  
روزی که به روی دوش مردم بودی  
تصویر تو در هزار آئینه شکست

دکتر قیصر امین پور